



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواری نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

ایدئولوژی هنجاری مردسالارانه در روابط جنسیتی:

پیش‌بینی‌کننده‌ی ضمنی خشونت جسمانی مردانه علیه زنان در خانواده‌ها

سعید احمد واتو

ترجمه‌ی: فرزانه راجی



خرداد ۱۴۰۴

چکیده: این مطالعه به بررسی اهمیت تمایز ابعاد چندگانه‌ی ایدئولوژی هنجاری مردسالارانه‌ی روابط جنسیتی در حکم پیش‌بینی‌کننده‌های ارتکاب خشونت جسمانی مردانه علیه زنان پرداخته است. مخالفت با برابری جنسیتی و استقلال زنان، پیوند امیال جنسی/سکسوالیته زنان با شرافت خانوادگی، جهت‌گیری‌های مذهبی نسبت به رفتار با زنان در حکم شرکای زبردست، و تأیید خشونت علیه زنان^۱ عمدتاً به‌عنوان ابعاد متعدد ایدئولوژی هنجاری مردسالارانه‌ی روابط جنسیتی شناسایی شد. در این فرضیه مطرح شده است که: (۱) پای‌بندی به ایدئولوژی مردسالارانه‌ی هنجاری روابط جنسیتی، در حکم یک شاخص جمعی واحد از ابعاد چندگانه‌ی آن، پیش‌بینی‌کننده‌ی غیرصریح ارتکاب خشونت جسمانی مردانه علیه زنان است؛ و (۲) اهمیت تمایز ابعاد چندگانه‌ی آن (ابعاد فرعی) را در حکم پیش‌بینی‌کننده‌های مستقیم رفتار خشونت‌آمیز جسمانی مردان با زنان تضعیف می‌کند. داده‌ها از مردان سرپرست خانوار (۴۰۰ مورد) از مناطق روستایی و شهری ناحیه‌ی گجرات، پاکستان جمع‌آوری شد. به‌کارگیری روش هم‌بستگی پیرسون [۱] نشان داد که تمامی ابعاد چندگانه‌ی ایدئولوژی مردسالارانه‌ی هنجاری روابط جنسیتی با تمایل به ارتکاب خشونت جسمانی مردانه علیه زنان هم‌بستگی معناداری ندارند. با این حال، به‌منزله‌ی یک شاخص جمعی واحد از ابعاد فرعی آن (ابعاد چندگانه)، سطح پای‌بندی به ایدئولوژی مردسالارانه‌ی هنجاری روابط جنسیتی^۲ به شدت با ابعاد فرعی آن و نیز گرایش متفاوت ارتکاب خشونت جسمانی علیه زنان هم‌بستگی داشت. از این رو، یافته‌ها فرضیه‌ها را اثبات کردند.

۱. مقدمه

فمینیست‌ها استدلال می‌کنند که پای‌بندی به ایدئولوژی مردسالارانه‌ی سلطه‌ی مردان مهم‌ترین نشانه‌ی خطر خشونت علیه زنان بوده است. بنا بر نظریه‌ی فمینیستی نگرش‌های مردسالارانه‌ی قوی‌تر با جامعه‌ای با سطح بالاتری از شیوع خشونت مردانه علیه زنان پیوند دارد (Brownridge, 2002). محققان معمولاً از شاخص انباشتی ابعاد چندگانه‌ی روابط جنسیتی مانند میزان پای‌بندی به ایده‌های مرسوم در مورد نابرابری جنسیتی، تفکیک سفت‌وسخت نقش‌های جنسیتی، تسلط مردانه و توجیه خشونت علیه زنان برای سنجش ایدئولوژی مردسالارانه در روابط جنسیتی استفاده می‌کنند (Brogan & Kutner, 1976; Heise, 1998; Ali & Khan, 2007; Olson, 2004). میسی (Macey 1999) پیوند قانع‌کننده‌ای بین فرهنگ، مذهب و مردسالاری یا ترکیب هر سه با خشونت مردانه و کنترل بر زنان یافت. معمولاً به همه‌ی معیارهای فرعی ایدئولوژی مردسالارانه‌ی روابط جنسیتی به‌منزله‌ی پیش‌بینی‌کننده‌ی خشونت علیه زنان اهمیت داده می‌شود. برخلاف این رویکرد، استدلال شده است که: (۱) ایدئولوژی مردسالارانه‌ی هنجاری

مفهومی پیچیده و چند بعدی از روابط جنسیتی است؛ ۲) همه‌ی ابعاد (ابعاد فرعی) ایدئولوژی مردسالارانه‌ی هنجاری روابط جنسیتی ممکن است به یک اندازه مبین ارتکاب خشونت جسمانی علیه زنان نباشند؛ و ۳) پای‌بندی به ایدئولوژی مردسالارانه‌ی هنجاری روابط جنسیتی در حکم ساختاری وحدت‌بخش و انباشته ممکن است اهمیت متفاوت ابعاد فرعی آن‌را با توجه به قابلیت پیش‌بینی رفتار خشونت‌آمیز مردان با زنان نادیده بگیرد.

مطالعات متعددی اهمیت ایدئولوژی مردسالارانه‌ی هنجاری را در حکم عامل تعیین‌کننده‌ی خشونت علیه زنان برجسته کرده‌اند. پژوهش‌گران اساساً بر روی آن به‌منزله‌ی ساختاری واحد از تسلط مردانه و تبعیض جنسیتی علیه زنان تمرکز کرده‌اند. مسلماً ایدئولوژی مردسالارانه‌ی هنجاری ابعاد چندگانه‌ی وابسته به زمینه‌ی روابط جنسیتی بین زن و مرد دارد. برای مثال، اعضای مرد خانواده، مانند پدر، برادر، یا حتی شوهر ممکن است در بازداشتن زنان از تحصیل و مشارکت آن‌ها در کار حقوقی در داخل یا خارج از چهاردیواری خانه‌ی خود کم‌ترین نگرانی را داشته باشند. اما، ممکن است به‌ندرت چالش‌های آشکار زنان در مقابل اقتدارشان را تحمل کنند. مردان احتمالاً در مورد این‌که زنان چه چیزی بپزند، یا چه نوع لباسی را برای آن‌ها می‌پسندند کم‌ترین دغدغه را دارند. اما، ممکن است در مورد اجازه به زنان برای انتخاب شریک زندگی‌شان به تنهایی یا خرید/فروش اشیاء باارزش خانه و اموال غیرمنقول بدون رضایت آن‌ها موافقت نکنند. شاید عقاید مردان در مورد دادن فرصت برابر به زنان برای تحصیل و کار، احترام به استقلال آن‌ها، دغدغه‌ی کنترل امیال جنسی زنان، و دلایل توجیه خشونت علیه زنان در ماهیت متنوع روابط جنسیتی آن‌ها با زنان یک‌سان نباشد.

با وجود روند فزاینده‌ی نگرش‌های مساوات‌طلبانه نسبت به برابری جنسیتی در جوامع توسعه‌یافته و در حال توسعه، شیوع خشونت علیه زنان به طرز نگران‌کننده‌ی بالا بوده است. (Fitzpatrick, 2004; Koenig et al., 2006) مثلاً، براساس گزارش‌ها در پاکستان، ثبت‌نام زنان در مؤسسات آموزشی در مقایسه با مردان بیش‌تر بوده است. گزارش اداره‌ی آمار پنجاب (۲۰۰۷) نشان داد که از زنان ثبت‌نام‌شده در کلاس‌های سطح متوسط در مؤسسات آموزشی استان پنجاب، ۴۸/۱۷ درصد دختران در مقایسه با ۲۹/۴۶ درصد از دانش‌آموزان پسر، تا دریافت مدرک تحصیلی به تحصیل خود ادامه دادند. به همین ترتیب، ثبت‌نام زنان در کلاس‌های مقطع کارشناسی ارشد، بیش از دو برابر (۲۰/۳۲ درصد) دانش‌جویان پسر (۹/۹۵ درصد) بود. به همین ترتیب، مشارکت زنان در مشاغل مختلف از کار کشاورزی گرفته تا مشاغل اجرایی در بخش دولتی و خصوصی در جامعه‌ی پاکستان افزایش چشم‌گیری داشته است (اداره آمار فدرال،

۲۰۰۸). این امر ممکن است بازتاب نگرش مثبت مردان نسبت به تحصیلات زنان و مشارکت آنان در بازار کار باشد. اما چنین روندهایی از مشارکت زنان در بخش‌های آموزش و اشتغال رسمی ممکن است بیش‌تر با نیازهای مبرم خانوارها برای کمک مالی زنان به درآمد خانوار مرتبط باشند.

مردان ممکن است در زمینه‌ی کسب آموزش عالی و مشارکت در بازار کار، طرفدار توان‌مندسازی زنان باشند، اما احتمالاً کم‌ترین سازش را در مورد از دست دادن کنترل بر فعالیت‌های خاص جنسیتی و جنسی زنان در زندگی داشته باشند. شیوع فزاینده‌ی خشونت علیه زنان در پاکستان (Ali & Khan, 2007) می‌تواند بیان‌گر تلاش‌های خشونت‌آمیز مردان برای کنترل زنان باشد. این برخورد دوگانه می‌تواند نشان‌دهنده‌ی نگرش برابری‌طلبانه و درعین‌حال سفت‌وسخت مردان (به صورت نسبی) در ابعاد مختلف روابط جنسیتی آن‌ها با زنان باشد. نگرش‌های متضاد مردان در رفتارهای متفاوت با زنان در موضوع‌های مختلف ممکن است بازتابی از جهت‌گیری‌های ایدئولوژیکِ ناهمگون مردان نسبت به روابط جنسیتی‌شان با زنان باشد.

با توجه به این زمینه، می‌توان چنین استنباط کرد که ایده‌های مردان پیرامون برابری جنسیتی و تسلط مردانه، از جمله استفاده از خشونت علیه زنان، ممکن است به‌طور یک‌سان بیان‌گر انواع مختلف روابط آن‌ها با زنان در بافتارهای مختلف باشد. و استفاده از ایدئولوژی مردسالارانه‌ی مرسوم به‌منزله‌ی یک شاخص انباشته‌ی واحد از عقاید مردان در مورد ابعاد چندگانه‌ی روابط جنسیتی با زنان ممکن است به‌طور ضمنی میل باطنی مردان به ارتکاب خشونت جسمانی علیه زنان را پیش‌بینی کند. مشخص نیست که آیا تمایل متفاوت ارتکاب خشونت جسمانی مردانه علیه زنان نتیجه‌ی مستقیم همه، یا هر یک از معیارهای فرعی ایدئولوژی سنتی مردسالارانه روابط جنسیتی بوده است یا از تأثیر غیرمستقیم آن به‌عنوان یک مفهوم مجزای افزوده از همه‌ی معیارهای فرعی آن (ابعاد چندگانه روابط جنسیتی) ناشی شده است. تحقیقات علمی بیش‌تری در این خصوص توصیه می‌شود.

۲. بررسی نوشته‌ها

تقریباً به‌نوعی تمام جوامع جهان ماهیتی مردسالارانه دارند. شاید ایده‌های مربوط به برابری جنسیتی، پیوند سکسوالیته‌ی زنان با شرافت خانوادگی، تسلط مردانه و چشم‌پوشی از خشونت علیه زنان در فرهنگ‌ها و جوامع مختلف جهان به یک اندازه در میان مردان رایج نباشد. به همین ترتیب، پیروی و تبعیت متفاوت مردان از ایده‌های سنتی درباره‌ی رفتار متفاوت با زنان در جنبه‌های مختلف روابط جنسیتی، می‌تواند باعث

احتمال تفاوت در رفتارِ خشونت‌آمیز آن‌ها با زنان در خانواده‌ها شود. برای مثال، مردان ممکن است کوتاهی زنان در تهیه غذا یا امتناع‌شان از شستن لباس‌ها را نادیده بگیرند، اما نتوانند زنان را در مورد ترک خانه یا ازدواج برخلاف میل خودشان ببخشند. ادبیات تجربی مرتبط و محدودی برای کاوش ابعاد چندگانه‌ی ایدئولوژی هنجاری روابط جنسیتی با توجه به قابلیت پیش‌بینی متفاوتشان درباره‌ی خشونت علیه زنان (در صورت وجود) بررسی شده است.

سلطه‌ی مرد در طی تاریخ تحمل‌شده و در روابط قدرتِ درون خانوادگی بین زن و مرد تجلی یافته است. طبق نظر لیدل (Liddle 1989) جوامع سرمایه‌داریِ مردسالار معمولاً با سلطه‌ی مردان و اعمال انقیاد بر زنان مشخص می‌شدند. توتن (Totten 2003) مطالعه‌ای درباره‌ی توسعه و تأثیرات ایدئولوژی‌های خانوادگی و جنسیتی بر هویت مردانه‌ی مردان جوانِ حاشیه‌ای در جامعه‌ی آمریکا انجام داد. داده‌های کیفی منجر به استخراج پنج فرض خاص زیر شد:

الف: تقسیم جنسی کار طبیعی تلقی می‌شد، یعنی زنان در حکم فرزندپرور و خانه‌دار طبیعی در نظر گرفته می‌شدند، در حالی که اعتقاد بر این بود مردان نان‌آور طبیعی هستند.

ب: به‌طور کلی نقش‌های جنسیتی سفت‌وسخت توصیه می‌شد، این که زنان باید مطیع، مودب و وابسته به مردان باشند. زنان محرم و نزدیک به مردان می‌بایست از لحاظ جنسی در دسترس، وفادار و نسبت به شریک مرد خود وظیفه‌شناس و صادق باشند.

ج: زنان ابژه‌ی جنسی‌ای تلقی می‌شدند که توسط مردان تصرف می‌شدند. دگرجنس‌گرایی طبیعی و اخلاقی محسوب می‌شد و سایر گرایش‌های جنسی غیراخلاقی و قابل مجازات در نظر گرفته می‌شد.

د: رفتار توهین‌آمیز به‌مثابه راهی مناسب برای پدران بیولوژیکی و دوست‌پسرها برای حل تعارض‌ها و حفظ برتری مردان در روابط سنتی نقش جنسیتی مردان با زنان توجیه می‌شد.

ه: دیدگاه‌های گزارش‌شده درباره‌ی مردانگی نشان‌دهنده‌ی تمجید از استحکام بدنی، قوی بودن، ثروت‌مند بودن و نان‌آور بودن، دگرجنس‌گرا و فعال بودن از لحاظ جنسی، و کنترل زندگی و زنان بود.

تأیید باورهای مردسالارانه-اقتدارگرایانه مانند ویژگی‌های سنتی مردانه درباره‌ی سرسختی، رقابت و سلطه‌گری از یافته‌های مهم این پژوهش بود. تمجید از خشونت و هویت‌یابی از طریق رفتار توهین‌آمیز نیز به‌طور قابل‌توجهی گزارش شده است. ایدئولوژی مردانه معمولاً پارامترهای تعریف روابط قدرتِ درون خانوادگی بین زن و مرد را فراهم می‌کند. تبعیت متفاوت از ایده‌های مردانه که سلطه‌ی مرد را تقویت

می‌کنند، می‌تواند ترجیح‌های متفاوت اعضای مرد خانواده را برای کنترل زنان خانواده، از طریق روش‌های توافقی یا اجباری تعیین کند.

فاکس (Fox 2002) سه مجموعه‌ی فکری بزرگ را که بر دیدگاه‌های جامعه‌ی غربی و شیوه‌های رفتار با زنان تأثیر می‌گذارد، بررسی کرد: ایده‌های دینی یهودی- مسیحی، فلسفه‌ی یونانی و قوانین حقوقی عرفی او هر سه سنت فکری را با مردسالاری، به‌منزله‌ی بیانی طبیعی از سلطه‌ی مردانه که ریشه در برتری مرد دارد، سازگار یافت. با در نظر گرفتن بخشی از فرهنگ، خشونت بیانی موجه سلطه‌ی مرد تلقی می‌شد. تفاوت در میزان توافق مردان خانواده با استقلال زنان‌شان می‌توانست تضاد بر سر مسائل مربوط به کنترل زنان خانواده را به حداقل برساند یا تشدید کند. این فرضیه وجود دارد که تمایل به استفاده از خشونت جسمانی مردانه علیه زنان خانواده می‌تواند نتیجه‌ی اتخاذ گرایش‌های متفاوتی باشد که ریشه در ایدئولوژی‌های مذهبی و همچنین مردسالارانه‌ی روابط قدرت جنسیتی و حل تعارض‌های میان زن و مرد دارد.

ایدئولوژی هنجاری مردسالارانه روابط جنسیتی: پیش‌بینی‌کننده‌ی غیرمستقیم خشونت جسمانی مردانه علیه زنان در خانواده‌ها

مانند مردسالاری، برخی از باورهای دینی و ارزش‌های اخلاقی نیز به روابط جنسیتی بین زن و مرد می‌پردازند. ماهونی (Mahoney 2005) به بررسی انتقادی آثار تجربی محدود درباره‌ی چگونگی تأثیر دین بر ظهور و حل تعارض‌های زناشویی و تعارض‌های بین والدین و فرزندان پرداخت. او در درجه‌ی اول تأکید کرد که دین با شکل‌دادن به باورها درباره‌ی هدف‌ها و مسیرهایی که باید در زندگی خانوادگی دنبال شود و همچنین با ارائه‌ی رهنمودهایی برای حل مناسب تعارض در روابط زناشویی و والد - کودک نقش مهمی در کشمکش‌های خانوادگی ایفا می‌کند. او از بررسی و مرور تحقیقات تجربی حمایت قانع‌کننده‌ای برای این ادعا پیدا کرد.

اومبگو و ادیمگو (Odimegwu and Okemgbo 2003) در مصاحبه‌ای با ۳۰۸ زن بالغ ۱۵ تا ۴۹ ساله که به طور تصادفی انتخاب شده بودند، نظرسنجی‌ای محلی در محیط‌های روستایی و شهری در ایالت ایمو انجام دادند. این یافته‌ها تقسیم کار و کنترل بر منابع را از لحاظ جنسیتی کاملاً نابرابر نشان می‌داد. باورهای سنتی در رابطه با نقش‌های جنسیتی که مردان را سرپرست خانوار و نان‌آور و همسر را مسئول اصلی انجام کارهای خانه می‌دانند، به طور عمده رایج بود. این بررسی رابطه‌ی معناداری بین

پای‌بندی به ایدئولوژی سنتی نقش جنسیتی و شیوع بالای خشونت جسمانی علیه زنان در هر دو خانواده‌ی روستایی و شهری در فرهنگ ایگبو آفریقا نشان داد.

هیز و لی (Hayes and Lee 2005) مطالعه‌ای را برای آزمایش مفروضات رقیب انجام دادند که آیا استفاده از خشونت در روابط بین‌فردی پدیده‌ای مخصوص خرده‌فرهنگ‌ها در مناطق و نژادهای خاص است یا افرادی که خشونت را تحت شرایط معینی تأیید می‌کنند. این مطالعه بر رواج فرهنگ ناموسی در میان مردان سفیدپوست جنوبی ساکن مناطق روستایی ایالات متحده متمرکز بود. یافته‌ها نشان داد که مردان سفیدپوست جنوبی متعلق به مناطق روستایی تنها در شرایط خاصی که عمدتاً ماهیت تدافعی داشتند، بیش‌تر طرفدار خشونت بودند، اما در مجموع رضایتشان در استفاده از خشونت در سطحی متوسط تا پایین بود.

در مطالعه‌ای تجربی که در اردن انجام شد، میلهم (Milhem 2005) دریافت که تقریباً یک چهارم (۲۴ درصد) از مردان، قتل ناموسی به‌خاطر زنا با محارم، غیبت زنان از خانه (۹۸ درصد) و حاملگی نامشروع (۸ درصد) را توجیه می‌کنند. مفهوم بی‌حرمتی به ناموس مردانه در طول زمان در حدی گسترش یافته بود که نه تنها «تخلفات» جنسی، بلکه سایر موارد نافرمانی از کنترل مردان را نیز شامل می‌شد. بنابراین، خشونت افراطی بیش‌تر در شرایطی رخ می‌دهد که زنان به انتخاب خود ازدواج می‌کنند، از ازدواج با مردانی که خانواده‌شان انتخاب کرده‌اند خودداری می‌کنند یا خواستار طلاق می‌شوند. (Jilani & Ahmed, 2004)

مالهوترا و مائر (Malhotra and Mather 1977) از یک نظرسنجی، تاریخچه‌ی زندگی و داده‌های گروه متمرکز [۳] برای بررسی تجربی رابطه‌ی بین تحصیل، کار با حقوق و قدرت در تصمیم‌گیری‌های خانگی برای زنان جوان و متاهل در سریلانکا استفاده کردند. یافته‌ها نشان می‌دهد که آموزش و اشتغال زنان نقش مهمی در تعیین سهم زنان در تصمیم‌گیری‌های مالی داشته است. با این حال، آن‌ها تا حد زیادی در تصمیم‌گیری‌های مربوط به مسائل اجتماعی و سازمانی مؤثر بر خانواده‌هایشان بی‌اهمیت بودند. این نشان می‌دهد اعضای مرد خانواده نگرانی‌های جدی پیرامون رفتار زنان دارند که به‌طور بالقوه می‌تواند اقتدار آن‌ها را به‌ویژه در موضوعاتی که در حوزه‌ی فعالیت‌های مردانه قرار می‌گیرند به چالش بکشد.

رحمان و رائو (Rahman and Rao 2004) نیز نابرابری جنسیتی دایسون و مور بر اساس تنوع منطقه‌ای فرهنگ شمالی و جنوبی به‌ترتیب در مورد ازدواج‌های برون‌همسری و درون‌همسری در هند را

دوباره بررسی کردند. آن‌ها از داده‌های نظرسنجی خانوار، جمع‌آوری شده از ۸۰۰ زن متأهل در ۱۹۹۵، که به هر دو ایالت شمالی و جنوبی تعلق داشتند، استفاده کردند. نتایج این مطالعه تز دایسون و مور را مبنی بر این‌که قرابت نسبی و برون‌همسری روستایی باعث شیوع متفاوت نابرابری جنسیتی در ایالت‌های شمالی و جنوبی هند می‌شود، تایید نکردند. با این حال، اعمال عرف پرده (purdha) (حجاب) و گونگهات (gunghat) (حجاب) بر تحرک زنان تأثیر منفی داشت، در حالی که ثروت خانواده، تحصیلات شوهر و مسلمان بودن تأثیر منفی کم‌تری بر تحرک زنان به همراه داشت.

کیم گو و بالو (Kim-Goh and Baello 2008) مطالعه‌ای را برای بررسی تأثیر جنسیت، قومیت، فرهنگ‌پذیری، سن و سطح تحصیلات آمریکایی‌های کره‌ای و ویتنامی‌تبار بر نگرش‌شان در طرف‌داری از خشونت خانگی انجام دادند. مشخص شد که جنسیت، سطح تحصیلات و فرهنگ‌پذیری به‌طور معناداری مبین نگرش‌شان در طرف‌داری از خشونت خانگی است. مردانی که کم‌تر اهل فرهنگ بودند و تحصیلات کم‌تری داشتند، تمایل بیشتری به نگرش‌های طرف‌دار خشونت داشتند. با این حال، تفاوت قومیتی قابل توجهی در رابطه با نگرش‌های جهانی نسبت به خشونت خانگی بین دو گروه قومی مشاهده نشد.

در نظرسنجی‌ای بین مردان و زنان شهر جده عربستان سعودی، المساعد (Almosaed 2004) دریافت که اکثر پاسخ‌دهندگان موافق استفاده از خشونت جسمانی علیه زنان در صورت لزوم هستند. اکثر پاسخ‌دهندگان مرد معتقد بودند که خشونت روش موثری برای مقابله با رفتار نادرست زنان است.

بهانوت و سن (Bhanot and Senn 2007) نگرش دانشجویان پسر دانشگاه‌های آسیای جنوبی را نسبت به خشونت علیه زنان بررسی کردند. نتایج مطالعه نشان داد که فقط فرهنگ‌پذیری کم‌تر با سطح پذیرش بالاتر کتک‌زدن زن (همسر) ارتباط معناداری دارد. استدلال شد که سطوح پایین فرهنگ‌پذیری با باورهای محدودکننده و محافظه‌کارانه‌تر پیرامون نقش‌های جنسیتی مردان و زنان مرتبط است.

بررسی نوشته‌ها منجر به استخراج پیش‌نهادهای زیر شد:

۱. سلطه‌ی مرد از نظر تاریخی تحمل‌شده و در روابط قدرت درون خانوادگی بین زن و مرد تجلی یافته است.

۲. تبعیت متفاوت از ایده‌های مردانه که سلطه‌ی مرد را تقویت می‌کنند، ممکن است ترجیحات متفاوت اعضای مرد خانواده را برای کنترل زنان از طریق روش‌های توافقی یا اجباری در فرهنگ‌های جهانی تعیین کند.

۳. خشونت در تمام ایدئولوژی‌های مذهبی، فرهنگ‌ها، فلسفه‌ی یونان و قوانین مشروع عرفی، بیان موجه سلطه‌ی مردان تلقی شده است، اما در سطح فردی از فردی به فرد دیگر متفاوت است.

۴. درجات مختلف موافقت یا مخالفت با دستورالعمل‌های الاهیاتی، پیش‌بینی‌کننده‌ی به حداقل رساندن یا تشدیدکننده‌ی تعارض‌های بین‌فردی بر سر مسائل مربوط به دغدغه‌های متقابل و نیز اغماض و چشم‌پوشی از خشونت علیه زنان بوده است.

۵. خشونت با انگیزه‌ی ناموسی علیه زنان از لحاظ تاریخی تقریباً در تمام جوامع و فرهنگ‌های جهان بدون توجه به وابستگی‌های مذهبی خاص مردم رواج داشت.

۶. خرده‌فرهنگ‌های یک جامعه می‌تواند در برخی شرایط خاص در رابطه با تایید خشونت مردانه علیه زنان متفاوت باشد.

۷. میزان مشاهده‌ی پوردا و گونگات (حجاب) بر میزان تحرک زنان در جامعه تأثیر دارد.

۸. پذیرش خشونت در سطوح مختلف فرهنگی، پیش‌بینی‌کننده‌ی استفاده‌ی واقعی از خشونت در هنگام مواجهه با تعارض‌های بین‌فردی با زنان بوده است.

۹. خشونت جسمانی مردان از نظر اجتماعی برای کنترل زنان خانواده به دلیل تخلف‌شان از هنجارهای جنسی توجیه شده است.

در مجموع، مرور مکتوبات در این زمینه منجر به شناسایی پنج بُعد اصلی (شاخص) زیر از ایدئولوژی مردسالارانه‌ی مرسوم در روابط جنسیتی مردان با زنان شد:

الف. مخالفت با برابری جنسیتی

ب. مخالفت با استقلال زنان

ج. پای‌بندی به جهت‌گیری‌های مذهبی در رفتار با زنان به‌عنوان شرکای زیردست

د. پای‌بندی به جهت‌گیری‌های شرافت‌خانوادگی مرتبط با تمایلات جنسی زنان

ه. طرف‌داری از اعمال خشونت جسمانی علیه زنان

۳. فرضیه‌ها

برای بررسی موارد زیر تلاش شده است: (۱) اهمیت تفاوت ابعاد چندگانه‌ی (مقیاس‌های فرعی) ایدئولوژی هنجاری مردسالارانه‌ی روابط جنسیتی در حکم پیش‌بینی‌کننده‌ی مستقیم ارتکاب خشونت جسمانی علیه زنان؛ و (۲) بررسی این‌که آیا ایدئولوژی مردسالارانه هنجاری در روابط جنسیتی به‌منزله‌ی یک شاخص ترکیبی واحد، اهمیت متفاوت ابعاد چندگانه‌ی آن‌را با توجه به قابلیت پیش‌بینی ارتکاب خشونت جسمانی مردانه علیه زنان تضعیف می‌کند یا خیر. برای یافتن پاسخ این پرسش‌ها، فرض شده است که:

فرضیه ۱: همه‌ی ابعاد چندگانه‌ی ایدئولوژی مردسالارانه‌ی هنجاری در روابط جنسیتی با تمایل متفاوت ارتکاب خشونت جسمانی مردانه علیه زنان در خانواده‌ها هم‌بستگی معناداری ندارند.

فرضیه ۲: ایدئولوژی مردسالارانه‌ی هنجاری در روابط جنسیتی به‌عنوان یک شاخص ترکیبی واحد از ابعاد چندگانه (مقیاس‌های فرعی)، با تمایل به ارتکاب خشونت جسمانی مردانه علیه زنان در خانواده‌ها هم‌بستگی دارد.

۴. مدارک و روش‌ها

داده‌ها برای رساله دکترای نویسنده از یک نمونه جامعه‌محور شامل سرپرستان مرد خانوار (تعداد = ۴۰۰) گردآوری شد. این افراد به‌طور مساوی و تصادفی از مناطق روستایی و شهری ناحیه گجرات (پاکستان) انتخاب شدند. ابزار مصاحبه با بهره‌گیری از ابعاد هنجاری روابط زناشویی که در ابزار سنجش ابعاد رابطه‌ای فیتزپاتریک (۱۹۸۸) [۴] گنجانده شده بود، مقیاس نقش جنسیتی بروگان و کاتنر (۱۹۷۶) [۵]، و نسخه بازبینی‌شده مقیاس تاکتیک‌های تعارض اشتراوس و همکاران (۱۹۹۶) [۶] طراحی شد. تمامی ابعاد پنج‌گانه‌ی ایدئولوژی هنجاری مردسالارانه به‌طور جداگانه در «مقیاس پنج درجه‌ای لیکرت» [۷] با کمک گزاره‌های تجویز شده، که هر یک از ابعاد ایدئولوژی هنجاری مردسالارانه‌ی روابط جنسیتی را توصیف می‌کند، اندازه‌گیری شد. افزون بر این، نمرات این ابعاد منفرد برای به دست آوردن معیار واحد تجمعی آن‌ها، یعنی میزان پای‌بندی مردان به ایدئولوژی مردسالارانه‌ی هنجاری روابط جنسیتی با زنان، خلاصه شد.

استقلال زنان با کمک پنج شاخص آن سنجیده شد که عبارتند از: الف) دسترسی به حقوق مالکیت؛ ب) آزادی تحرک؛ ج) تصمیم‌گیری در مسائل خانگی. د) تصمیم‌گیری در مسائل خانوادگی. و ه) تصمیم‌گیری در انتخاب شغل (Agarwala & Lynch, 2006; Niraula & Morgan,)

Johnson, 1995; Kelly & Johnson,) موقعیتی (1996). میزان موافقت با دلایل پدرسالارانه، (Jilani & Ahmed, 2004) و شرافت خانوادگی (2008) در ارتکاب خشونت جسمانی علیه زنان به عنوان معیار فرعی موافقت مردان با خشونت علیه زنان مورد استفاده قرار گرفت. گرایش به ارتکاب خشونت جسمانی علیه زنان در خانواده‌ها متغیر وابسته بوده است. هم‌بستگی آن با میزان پای‌بندی به ایدئولوژی مردسالارانه‌ی هنجاری روابط جنسیتی در حکم یک شاخص واحد انباشته و همچنین با ابعاد چندگانه‌ی آن (مقیاس‌های فرعی) به طور جداگانه بررسی شد. هم‌بستگی پیرسون [۸] برای کاوش در اهمیت تفاوت مقیاس‌های فرعی ایدئولوژی مردسالارانه‌ی هنجاری روابط جنسیتی به منزله‌ی پیش‌بینی‌کننده مستقیم بالقوه‌ی ارتکاب خشونت جسمانی مردانه علیه زنان استفاده شد.

۵. نتایج و بحث

تمامی آیت‌های اندازه‌گیری ابعاد چندگانه ایدئولوژی مردسالارانه‌ی هنجاری در روابط جنسیتی، شاخص جمع‌بندی ساده‌ی آن‌ها و تمایل به ارتکاب خشونت جسمانی علیه زنان در مقیاس ترتیبی [۹] اندازه‌گیری شدند. برای سنجش رابطه‌ای (در صورت وجود) بین متغیرها از ضریب هم‌بستگی پیرسون [۱۰] استفاده شد. در ماتریس هم‌بستگی پیرسون، تمام عناصر در اصل باید ۱ باشند و عناصر متقاطع باید برابر، کم‌تر از ۰.۱ یا حتی کم‌تر از صفر باشند. نتایج هم‌بستگی‌های پیرسون ارائه شده در جدول ۱ این فرض را برآورده می‌کند. این نشان می‌دهد که داده‌ها به طور مناسب جابجا شده‌اند و نتایج به طور معقولی قابل اعتماد بوده‌اند.

نتایج هم‌بستگی پیرسون ارائه شده در جدول ۱ نشان داد که بر خلاف شاخص جمع‌بندی واحد ایدئولوژی مردسالارانه‌ی هنجاری در روابط جنسیتی، مقیاس‌های فرعی چندگانه‌ی آن (ابعاد روابط جنسیتی) با تمایل به ارتکاب خشونت جسمانی مردانه علیه زنان هم‌بستگی معنی‌داری ندارد. این نشان می‌دهد که ابعاد چندگانه ایدئولوژی مردسالارانه‌ی هنجاری در روابط جنسیتی دارای وزن مساوی نیستند. مشخص شد که مخالفت مردان با برابری جنسیتی و استقلال زنان و جهت‌گیری‌های آن‌ها که شرافت خانواده را با تمایلات جنسی زنان مرتبط می‌کند با تمایل به ارتکاب خشونت جسمانی علیه زنان هم‌بستگی ناچیزی دارد.

جدول ۱: همبستگی پیرسون از ابعاد چندگانه‌ی ایدئولوژی مردسالاری هنجاری در روابط جنسیتی و تمایل به ارتکاب خشونت جسمانی علیه زنان

ابعاد چندگانه ایدئولوژی مردسالارانه هنجاری در روابط جنسیتی		۰۱	۰۲	۰۳	۰۴	۰۵	۰۶	۰۷	۰۸	۰۹
۰۱	جهت‌گیری‌های مذهبی برای رفتار با زنان به‌عنوان اعضای زیردست خانواده	۱	۰/۲۴۱**	۰/۱۲۶**	۰/۲۰۹**	۰/۱۳۳**	۰/۲۳۳**	۰/۲۱۴**	۰/۵۰۰**	۰/۱۰۰**
	سطح معناداری دوطرفه [۱۱]	۰	۰	۰/۰۱۲	۰	۰/۰۰۸	۰	۰	۰	۰/۰۴۶
۰۲	شرافت خانوادگی مرتبط با سکسوالیته زنان	۰/۲۴۱**	۱	۰/۰۰۱	۰/۱۴۸**	-۰/۰۰۸	۰/۱۹۸**	۰/۱۶۹**	۰/۴۰۰**	-۰/۰۷۶
	سطح معناداری دوطرفه	۰	۰	۰/۹۸۱	۰/۰۰۳	۰/۸۷۳	۰	۰/۰۰۱	۰	۰/۱۲۷
۰۳	تایید دلایل پدرسالارانه‌ی خشونت	۰/۱۲۶*	۰/۰۰۱	۱	۰/۰۸۹	۰/۰۶۲	۰/۰۶۲	۰/۱۲۳*	۰/۲۷۳**	۰/۱۴۵**
	سطح معناداری دوطرفه	۰/۰۱۲	۰/۹۸۱	۰	۰/۰۷۴	۰/۲۱۳	۰/۲۱۸	۰/۰۱۴	۰	۰/۰۰۴
۰۴	تایید دلایل موقعیتی خشونت	۰/۲۰۹**	۰/۱۴۸**	۰/۰۸۹	۱	۰/۱۸۱**	۰/۱۹۴**	۰/۲۸۴**	۰/۴۹۰**	۰/۱۲۹*
	سطح معناداری دوطرفه	۰	۰/۰۰۴	-۰/۰۷۶	۰	۰	۰	۰	۰	۰/۰۱
۰۵	تایید دلایل ناموسی خانوادگی برای خشونت	۰/۱۳۳**	-۰/۰۰۸	۰/۰۶۲	۰/۱۸۱**	۱	-۰/۰۰۱	۰/۰۸۵	۰/۵۷۰**	۰/۱۰۷*
	سطح معناداری دوطرفه	۰/۰۰۸	۰/۸۷۳	۰/۲۱۳	۰	۰/۹۸	۰/۰۹	۰	۰	۰/۰۳۳
۰۶	مخالفت با برابری جنسیتی زنان	۰/۲۳۳**	۰/۱۹۸**	۰/۰۶۲	۰/۱۹۴**	-۰/۰۰۱	۱	۰/۱۷۶**	۰/۳۰۵**	۰/۰۸۹
	سطح معناداری دوطرفه	۰	۰	۰/۲۱۸	۰	۰/۹۸	۰	۰	۰	۰/۰۷۵
۰۷	مخالفت با استقلال زنان	۰/۲۱۴**	۰/۱۶۹**	۰/۱۲۳*	۰/۲۸۴**	۰/۰۸۵	۰/۱۷۶**	۱	۰/۳۴۸**	۰/۰۱۸
	سطح معناداری دوطرفه	۰	۰/۰۰۱*	۰/۰۱۴	۰	۰/۰۹	۰	۰	۰	۰/۷۲۳
۰۸	شاخص تجمیعی ایدئولوژی هنجاری روابط جنسیتی	۰/۵۰۰**	۰/۴۰۰**	۰/۲۷۳**	۰/۴۹۰**	۰/۵۷۰**	۰/۳۰۵**	۰/۳۴۸**	۱	۰/۱۶۸**
	سطح معناداری دوطرفه	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰/۰۰۱
۰۹	تمایل به ارتکاب خشونت جسمانی علیه زنان	۰/۱۰۰**	-۰/۰۷۶	۰/۱۴۵**	۰/۱۲۹*	۰/۱۰۷*	۰/۰۸۹	۰/۰۱۸	۰/۱۶۸**	۱
	سطح معناداری دوطرفه	۰/۰۴۶*	۰/۱۲۷	۰/۰۰۴	۰/۰۱	۰/۰۳۳	۰/۰۷۵	۰/۷۲۳	۰/۰۰۱	۰
		N	۴۰۰	۴۰۰	۴۰۰	۴۰۰	۴۰۰	۴۰۰	۴۰۰	۴۰۰

** همبستگی در سطح ۰/۰۱ (۲ طرفه) معنی‌دار است.

* همبستگی در سطح ۰/۰۵ (۲ طرفه) معنی‌دار است.

برعکس جهت‌گیری‌های مذهبی مردان نسبت به رفتار با زنان به‌عنوان اعضای زیردست خانواده، تأیید موقعیتی و شرافت خانوادگی دلایل خشونت علیه زنان همبستگی نسبتاً ضعیفی در سطح ۵۰ درصد (دو طرفه) معنادار داشتند. به نظر می‌رسد تأیید دلایل مردسالارانه‌ی ارتکاب خشونت جسمانی علیه زنان تنها بعد ایدئولوژی مردسالارانه‌ی هنجاری روابط جنسیتی است که به‌شدت در سطح ۱۰ درصد (دو طرفه) معنی‌دار با گرایش ارتکاب خشونت جسمانی علیه زنان همبستگی دارد.

از سوی دیگر، میزان پای‌بندی مردان به ایدئولوژی مردسالارانه‌ی هنجاری در روابط جنسیتی، به‌منزله‌ی یک شاخص جمع‌ی واحد از همه مقیاس‌های فرعی آن (ابعاد چندگانه) همواره بستگی‌ای قوی (در سطح ۱۰۰ درصد از معناداری) با تمامی زیرمعیارهایش و همچنین تمایل به ارتکاب خشونت جسمانی مردانه علیه زنان داشت.

۶. نتیجه‌گیری

یافته‌های این مطالعه منجر به این نتیجه شد که ایدئولوژی مردسالارانه‌ی هنجاری روابط جنسیتی، در حکم یک شاخص ترکیبی به‌طور قابل‌توجهی اهمیت تفاوت ابعاد چندگانه‌ی (مقیاس‌های فرعی) آن را با توجه به قابلیت پیش‌بینی آن‌ها از ارتکاب خشونت جسمانی مردانه علیه زنان در خانواده‌ها کاهش داده است. نتایج هم‌بستگی پیرسون این فرضیه‌های پژوهشی را ثابت کرد که پای‌بندی به ایدئولوژی مردسالارانه‌ی هنجاری روابط جنسیتی، به‌عنوان یک شاخص ترکیبی واحد از ابعاد چندگانه‌ی آن، پیش‌بینی‌کننده‌ی غیرواضح خشونت جسمانی مردانه علیه زنان بوده است. و به‌طور قابل‌توجهی اهمیت تفاوت ابعاد چندگانه‌ی (مقیاس‌های فرعی) آن را به‌عنوان پیش‌بینی‌کننده‌ی مستقیم خشونت علیه زنان تضعیف کرده بود.

* مقاله‌ی حاضر ترجمه‌ای است از

Conventional Patriarchal Ideology of Gender Relations: An Inexplicit Predictor of Male Physical Violence against Women in Families

نوشته‌ی Saeed Ahmad Watto که در این [لینک](#) یافته می‌شود.

* سعید احمد واتو مدیر (آموزش مداوم) دانشگاه گجرات است.

یادداشت‌ها

[۱]. Pearson Correlation یک روش آماری است که شباهت یا هم‌بستگی بین دو شی داده را با مقایسه ویژگی‌های آن‌ها و محاسبه امتیاز از -۱ تا +۱ اندازه‌گیری می‌کند. نمره بالا نشان دهنده‌ی شباهت زیاد است، در حالی که نمره نزدیک به صفر نشان دهنده‌ی عدم هم‌بستگی است.

[۲]. Common Law بخشی از حقوق انگلیس که برگرفته از عرف و سابقه‌ی قضایی است تا قوانین، و اغلب با قوانین مصوب در تضاد است.

[۳]. focus group روشی تحقیقی است که گروه کوچکی از افراد را گرد هم می‌آورد تا به سؤالات در یک محیط تعدیل شده پاسخ دهند. این گروه به دلیل ویژگی‌های جمعیت‌شناختی از پیش تعریف شده انتخاب می‌شود و سؤالات برای روشن کردن موضوع مورد نظر طراحی شده‌اند.

[۴]. Relational Dimensions Instrument (RDI) نوعی گونه‌شناسی از روابط زناشویی با استفاده از ابزار ابعاد رابطه‌ای برای به دست آوردن ۹ نوع زوج از ترکیب ۳ تعریف رابطه‌ای در سطح فردی: سنتی، مستقل و مجزا ایجاد کرد. هدف این پژوهش بررسی رابطه بین هوش فرهنگی، خودافشایی، نزدیکی عاطفی و رفتارهای مثبت است. نتایج نشان می‌دهد که اکثر انواع زوجها رفتار ابزاری و بیانی هنجاری را به جنسیت خود یا شریک جنسی‌اشان نسبت می‌دهند. همسر (زن) خود را بیان‌گر و پرورش دهنده و شوهر خود را ابزاری و وظیفه‌مدار می‌دید. فقط افراد مستقل به‌وضوح از نقش‌های ارتباطی بر اساس ترجیحات شخصی شرکای جنسی‌اشان پشتیبانی می‌کردند. از نظر ادراکی، اکثر شوهران رفتار خود را صرف‌نظر از نوع زوج خود در درجه‌ی اول ابزاری ارزیابی می‌کردند؛ در مقابل، خود-ادراکی همسران (زن) از رفتارهای ابزاری و بیانی خود به نوع رابطه‌اشان با شوهرانشان بستگی داشت.

[۵]. (SRO) Sex Role Orientation Scale: نظرسنجی برای سنجش نگرش در مورد نقش‌های جنسی توسط بروگان و کاتنر.

[۶]. Revised Conflict Tactics Scale مقیاس تاکتیک‌های تعارض تجدیدنظرشده (CTS2) معیاری ۳۹ ماده‌ای از درگیری فردی یا تجربه‌ی خشونت جسمانی یا روانی با شریکی صمیمی، بر اساس مقیاس تاکتیک تعارض (Straus, 1979) است. Conflict Tactics تاکتیک تعارض: انتخاب استراتژیک اساسی این است که آیا از تعارض اجتناب می‌کنید یا درگیر می‌شوید. برخی از افراد به‌طور کلی ترجیح می‌دهند از درگیری اجتناب کنند، در حالی که برخی دیگر ترجیح می‌دهند درگیر شوند.

[۷]. five-point Likert scale مقیاس ۵ امتیازی لیکرت سیستمی از رتبه‌بندی است که پنج پاسخ ممکن را به پرسش‌های نظرسنجی ارائه می‌کند که طیفی از یک نگرش افراطی تا مخالف آن را نشان می‌دهد. در نظرسنجی‌ها برای اندازه‌گیری نظرات با تفاوت‌های ظریف بیش‌تر از یک «بله» یا «خیر» ساده استفاده نمی‌شود.

[۸]. Pearson Correlation هم‌بستگی پیرسون قدرت رابطه‌ی خطی بین دو متغیر را اندازه‌گیری می‌کند. مقداری بین -۱ تا ۱ دارد که مقدار -۱ آن به معنای هم‌بستگی خطی کلی منفی، ۰ بدون هم‌بستگی و +۱ به معنای هم‌بستگی کلی مثبت است.

[۹]. Ordinal scale مقیاس ترتیبی، سطح دوم اندازه‌گیری است که رتبه‌بندی و ترتیب داده‌ها را بدون تعیین درجه تفاوت بین آن‌ها گزارش می‌دهد.

[۱۰]. Pearson coefficient ضریب پیرسون نوعی ضریب هم‌بستگی و نشان‌دهنده رابطه‌ی بین دو متغیر است که در مقیاس فاصله یا نسبت یک‌سان اندازه‌گیری می‌شوند. ضریب پیرسون اندازه‌گیری قدرت ارتباط بین دو متغیر

پیوسته است. در ماتریس هم‌بستگی پیرسون، تمام عناصر در اصل باید ۱ باشند و عناصر متقاطع باید برابر، کم‌تر از ۱ یا حتی کم‌تر از صفر باشند. نتایج هم‌بستگی پیرسون، ارائه شده در جدول ۱ این فرض را برآورده می‌کند و نشان می‌دهد که داده‌ها به‌طور مناسب جایجا شده‌اند و نتایج به‌طور معقولی قابل اعتماد بوده‌اند.

[۱۱]. Sig (2-tailed) در آمار به‌ویژه در آزمون‌های فرضی به‌معنای «معنی‌داری (دوطرفه) یا «سطح معناداری (دوطرفه) است. "sig" مخفف Significance است که در فارسی «معناداری» یا «سطح معناداری» ترجمه می‌شود. "2-tailed" به این اشاره دارد که آزمون در هر دو جهت (مثبت و منفی) بررسی می‌شود. بنابراین معادل «دوطرفه» است.

منابع

Agarwala, R., and Lynch, S. M. (2006). Refining the measurement of women's autonomy: an international application of a multidimensional Construct. *Social Forces*, 84, 2077- 2099.

Ali, T.S. and Khan, N. (2007). Strategies and recommendations for prevention and control of domestic violence against women in Pakistan. *Journal of Pakistan Medical Association*, 57(1), 27-32.

Almosaed, N. (2004). Violence against women: A cross-cultural perspective. *Journal of Muslim Affairs*, 24, 67-88.

Bhanot, S., and Senn, C. Y. (2007). Attitudes towards violence against women in men of South Asian ancestry: Are acculturation and gender role attitudes important factors. *Journal of Family Violence*, 22, 25-31

Brogan, D., and Kutner, N. G. (1976). Measuring sex-role orientation: A normative approach. *Journal of Marriage and the Family*, February, 31-40.

Brownridge, D. A. (2002). Cultural variation in male partner violence against women: A comparison of Quebec with the rest of Canada. *Violence Against Women*, 8(1), 87-115.

Federal Bureau of Statistics (2008, December). *Labour Force Survey 2007-2008 (27th Issue)*. Islamabad: Government of Pakistan

Fitzpatrick, M. A. (1988). *Between husbands & wives: Communication in Marriage*. London: Sage Publications,

- Fitzpatrick, M. A. (2004). Family communication patterns theory: Observations on its development and application. *The Journal of Family Communication*, 4(3 & 4), 167-179.
- Fox, V. C. (2002). Historical perspectives on violence against women. *Journal of International Women's Studies*, 4(1), 15-34.
- Hayes, T. C., & Lee, M. R. (2005). The Southern culture of honor and violent attitudes. *Sociological Spectrum*, 25, 593-617.
- Heise, L. L. (1998). Violence against women: An integrated ecological framework. *Violence Against Women*, 4(3), 262-290.
- Jilani, H., and Ahmed, E. M. (2004). Violence against women: The legal system and institutional responses in Pakistan. In Savitri Goonesekere (Ed.), *Violence, law and women's rights in South Asia* (pp.148-206). New Delhi: Sage Publications.
- Johnson, M. P. (1995). Patriarchal terrorism and common couple violence: Two forms of violence against women. *Journal of Marriage and the Family*, 57(2), 283-294.
- Kelly, J. B. and Johnson, M. P. (2008). Differentiation among types of intimate partner violence: Research update and implications for interventions. *Family Court Review*, 46(3), 476- 499.
- Kim-Goh, M., and Baello, J. (2008). Attitudes toward domestic violence in Korean and Vietnamese immigrant communities: Implications for human services. *Journal of Family Violence*, 23, 647-654.
- Koenig, M. A., Stephenson, R., Ahmed, S., Jejeebhoy, S. J., and Campbell, J. (2006). Individual and contextual determinants of domestic violence in North India. *American Journal of Public Health*, 96 (1), 132-138.
- Liddle, M. (1989). Feminist contributions to an understanding of violence against women--- three steps forward, two steps back. *Canadian Review of Sociology and Anthropology*, 26(5), 759-75.
- Macey, M. (1999). Religion, male violence, and the control of women: Pakistani Muslim men in Bradford, UK. *Gender and Development*, 7(1), 48-55.
- Mahoney, A. (2005). Religion and conflict in marital and parent-child relationship. *Journal of Social Issues*, 61(4), 689-706.

Malhotra, A. and Mather, M. (1997). Do schooling and work empower women in developing countries? Gender and domestic decisions in Sri Lanka. *Sociological Forum*, 12, 599-630.

Milhem, R. (2005). Crimes of Honor in Jordan and the Attitudes of Judges towards them. Unpublished thesis. Amman: University of Jordan.

Niraula, B., and Morgan, S. P. (1996). Marriage formation, post-marital contact with natal kin and autonomy of women: Evidence from two Nepali settings. *Population Studies*, 50, 35-50.

Odimegwu, C., and Okemgbo, N. O. (2003). Gender role ideologies and prevalence of violence against women in Imo state, Nigeria. *Anthropologist*, 5(4), 225-236.

Olson, L. N. (2004). Relational control-motivated aggression: A theoretically-based typology of intimate violence. *The Journal of Family Communication*, 4(3&4), 209-233.

Rahman, L., and Rao, V. (2004). The determinants of gender equity in India: Examining Dyson and Moore's thesis with new data. *Population and Development Review*, 30(2), 239-268.

Straus, M. A., Hamby, S. L., Boney, M. S., and Sugarman, D. B. (1996). The revised conflict tactics scales. *Journal of Family Issues*, 17, 283-316.

Totten, M. (2003). Girlfriend abuse as a form of masculinity construction among violent, marginal male youth. *Men & Masculinities*, 6(1), 70-92.